

## عبدالاحمد فیض

### نقض مضاعف قانون اساسی با تداوم ساختار کنونی قدرت در کابل

تئوری مشروعیت و مبنای قانونی استمرار قدرت در وجود ساختار و میکانیزمهای کنونی در دولت وحدت ملی درین روزها با نزدیک شدن ضرب الاجل موعد تغییر سیستم سیاسی ویا تغییر نظام ریاستی به پارلمانی برگرفته از توافقات سیاسی که صرفاً با تدویر و فراخوانی لوی جرگه قانون اساسی و ایجاد تغییرات و تعدیلات در آن ممکن میگردد یکبار دیگر یکی از مباحث داغ در محافل سیاسی، حقوقی و رسانه‌ای کشور مبدل و حضور هیأت عالی‌رتبه و مقام دیپلماتیک ایالات متحده بریاست جان کیری در کابل و ایجاد تفاهم مشترک مبنی بر ادامه کار این دولت با مقامهای اصلی قدرت در دولت وحدت ملی که آقای وزیر خارجه دوسال قبل در معماری این ساختار بیمار و متناقض قانون اساسی نقش سازنده ایفاء داشت، به اهمیت این مباحث فزونی قابل ملاحظه بخشید.

بایک نگاه مختصر به گذشته خلقت این ساختار مریض گونه بایست اذعان نمود، که ایجاد تشکیلات سیاسی بنام دولت وحدت ملی که با سیستم های سیاسی رایج و متعارف جهانی در مغایرت قرار دارد، درست زمانی از سوی معماران این پدیده ناقص الخلقه طراحی گردید که انتخابات به هدف گزینش یک رئیس جمهور قانونی و ایجاد یک دولت منتخب از مسیر قانون ان منحرف و وقوع تخلفات و تقلبات گسترده انتخاباتی امیدواریهای مردم را در ایجاد یک اداره مشروع به یأس مبدل نمود. نارضایتی های همگانی، تشدید بحران سیاسی ناشی از عدم اعلام نتایج انتخابات و موضعگیری های خصمانه دو گروه رقیب در انتخابات سال (۱۳۹۳) هجری شمسی که با گسترش روز افزون حملات مخالفان مسلح و فرار ثروت از کشور توأم گردید، موجب شد تا حاکمان خازجی کابل و تمویل کننده انتخابات در رأس ایالات متحده، طرح ایجاد میکانیزمهای را بنظور فروکش نمودن جواشفته سیاسی در کابل رویدست قرار دهد و وزیر خارجه کیری از سوی واشنگتنن توظیف گردید تا با انجام مذاکرات سیاسی که مسلماً با ترغیب و تخویف توأم بود طرفین منازعه انتخاباتی را در کابل به طرح تشکیل یک اداره مشترک که بر بنیاد تقسیم مساویانه قدرت استوار باشد متقاعد سازد. لذا بعد از چندین روز چانه زنیها و جدال بر سر چگونگی تقسیم قدرت سرانجام به ایجاد این پدیده غیر متعارف بر بنیاد یک اعلامیه رفع سئو تفاهم فی مابین رقبای منازعه بتاريخ (۱۷) اسد (۱۳۹۳) مطابق (۱۸) اگست سال (۲۰۱۴) میلادی در تحت تحکم غرب و فشارهای فزاینده افکار عامه داخلی و بین المللی توافق صورت گرفته و چنان اداره‌ای بر مردم افغان نستان تحمیل گردید که نه صرفاً با سیستمهای سیاسی در دنیا مدرن در تناقض قرار داشت، بلکه قانون اساسی کشور را که نظام سیاسی افغان نستان را ریاستی (در حالیکه نه مطلق ریاستی بلکه نیمه ریاستی و پارلمانی است) و وجود پست نخست وزیر را در رهبری حکومت منتفی می نماید، بوضوح نقض نمود.

از دید حقوقی توافقات، میثاقها و کلیه عملکردهای که به نقض احکام قانون اساسی میانجامد، غیر عملی و نتایج حاصله مشروعیت خود را از دست میدهد. مبتنی بر حکم ماده (۶۱) قانون اساسی کشور، زعامت سیاسی و یارنئیس جمهور در یک روند دموکراتیک یعنی در نتیجه انتخابات آزاد، مستقیم و سری از سوی مردم افغان نستان انتخاب می میگردد. لذا با توجه به صراحت قانون اساسی، اداره کنونی نتیجه ارای مردم نه بلکه محصول توافق و یاتفاهمات سیاسی دوطیف قدرت و یا دورقیب انتخاباتی است که هیچ کدام نتوانستند با کسب بیش از پنجاه درصد ارای شفاف مردم کشور به کسب قدرت نایل آید. لازم به یادمانی است که اعلام این توافق سیاسی نه بر محور منافع و ارزوهای مردم کشور، بلکه بر پایه اهداف و منافع دوجانب منازعه مبتنی بر تقسیم مساویانه اقتدار استوار بود که با زیرپا گذاشتن همه معیارهای حقوقی به منصفه اجرا گذاشته شد. در توافقتنا مه سیاسی آنچه که بیش از همه حایز اهمیت پنداشته میشد و در پراتیک زمینه را برای فروکش بحران ناشی از تقلبات و افتضاحات گسترده انتخاباتی فراهم نمود، وجود تعهدات معین طرفین منازعه بود که گذار مسالمت امیز قدرت، تعدیل در قانون اساسی در خلال دوسال، ایجاد تعدیلات در قانون انتخابات، ریفورم در نهادهای انتخاباتی و مبارزه علیه فساد گسترده اداری را احتواء مینمود که در تافتا همانمه سیاسی که دستگاه قدرت در کابل انرا مبنای حقوقی برای مشروعیت خویش محسوب مینمایند، مسجل گردیده و ظاهرأ

امیدواریهای کاذب را برای فردای عاری از بی باوریها، معافیت از قانون، فساد و نپیتوکراسی فراهم نمود. اداره وحدت ملی که از دو سال به اینطرف بیرون از مرزهای قانونی (قانون اساسی) زمام امور را در دست دارند، کمترین تعهدات خویشرا تا کنون در اوج اختلافات بر سر تقسیم قدرت و سیاستگذاریهای اساسی، انجام نداده و عدم انجام تعهدات ناشی از موافقتنامه سیاسی و تخطیهای اشکارا ز وعدههای انتخاباتی و بخصوص ضعف حقوقی درست‌کنور و میکانیزمهای قدرت موجب گردید، تا زمینه‌ها برای توسعه مداخلات بیرونی، گسترش حملات مسلحانه گروه‌های تروریستی، عملکردهای فراقانونی، بسط و توسعه روز افزون بیروکراسی، کروپشن و فساد در کلیه نهادهای دولتی، فرهنگ معافیت از تعقیب و مجازات و گسترش تفاوت‌های طبقاتی که بخش قابل توجه این معضلات و کاستی‌ها را از سلف خود به ارث برده است، بوضوح فراهم گردد. هکذا فکتورهای فوق بسترهای مناسبی فرار کتلوی شهروندان را بویژه از میان نسل جوان کشور که نیروی پرتوان و مستعد برای حال و فردای کشور بشمار میرود مساعد نمود که بدون تردیدی گواه بردمانده گی و استیصال سردمداران قدرت در اداره وحدت ملی در زمینه انجام تعهدات شان به مردم افغانستان است.

دولت وحدت ملی در طی دو سال که از عمرش میگذرد نتوانست و یا نخواست به مفاد موافقتنامه سیاسی که بر بنیادان یا یگذاری شد عمل نموده و با فراخوان لوی جرگه و ایجاد تعدیلات در قانون اساسی از استمرار نقض این قانون و حیات سیاسی بیمارش جلوگیری نماید. فلذا به ایقان کامل میتوان مدعی شد که هرگاه اراده راستین مبنی بر تعمیل مفاد مندرج در موافقتنامه سیاسی که عناصر شامل در قدرت، خود تصویب آن را در تعارض با قانون اساسی باعث و به حاکمیت قانون اساسی در حوزه تعیین و تثبیت نحوه سیستم و نظام سیاسی خاتمه بخشید، وجود میداشت، دو سال که در مانده و مخالفت‌های عدیده تقسیم صلاحیتها و تقسیم پستهای دولتی که نه بر مبنای اصل تخصص و شایسته سالاری بلکه بر پایه شناخت، تعلقات گروهی و نومنکلاتوریزم استوار بود گذشت، زمان کافی برای اجرائی کردن تعهدات طرفین و بویژه تدویر لوی جرگه بمنظور تعدیل قانون اساسی بود که با ایجاد تعدیلات لازم در آن، جایگاه حقوقی ریاست اجرائی، تثبیت و از تداوم حیات سیاسی یک ساختار فراقانونی که بدون تردید استمرار آن پیامد های ناگواری را برای کشور در قبال دارد اجتناب میگردید. هکذا سیاست انفعالی دولت در عرصه روابط خارجی، فقدان دکتورین دفاع قاطعا نه از استقلال، حاکمیت و امنیت ملی، دوگانگی پالیسی صلح و جنگ در برابر مخالفان مسلح مزدور که بدستور بیگانه بمثابه ابزار سیاست خارجی اسلام آباد خون بی گناهان را در کشور ما میریزد، باعث شده است تا مخالفان مسلح سیاست اشتی و مصالحه دولت را دلیل ضعف و ناتوانی اداره کابل تلقی و این مخالفان صادق سیاسی و برداران ناراضی تداوم سیاست یکجانبه مصالحه دولت را با تشدید حملات تروریستی انهم در مکانهای غیر نظامی پاسخ دهند. اعتماد بی بنیاد سیاسیون و نخبگان در حکومت افغانستان به وعده های مکرر پاکستان مبنی بر قطع ادامه مساعدتهای گسترده سیاسی، مالی و نظامی به جنگجویان افغانی و گروه های دهشت افکن از کشورهای دیگر مستقر در خاک پاکستان و همکاری در روند صلح افغانستان با توجه به گذشته سیاه مناسبات آن کشور که به هیچ اصول و معیاری منجمله قطع دخالت و ترک منازعه از طریق صلح امیز نسبت به کشور ما باور نداشته و منافع راهبردی خود را در استمرار بحران به منظور تضعیف حاکمیت افغانستان دنبال مینماید، باعث گردیده است تا مخالفان مسلح و یا به اصطلاح کابل مخالفان سیاسی که با انواع متناوب از جنگ افزارها مجهز هستند، هارتر شده و به گسترش قتل، ویرانی، ترور و وحشت در کشور تلاش نمایند. لذا مسلم مینماید که در چنین فضای اشفته سیاسی، عمق اختلافات در میان سردمداران قدرت، وابستگی ها و نیاز مندیها ی شدید افغانستان به ادامه همکاریهای اقتصادی و نظامی خارجی و بلاخره، بحران در عرصه مشروعیت دولت و یا نظام کنونی یکبار دیگر باعث گردید تا وا شننگتن با ابراز نگرانی از وضعیت در حال استحاله افغانستان، سیاست حمایت از روند قانونمند تحولات داخل نظام سیاسی افغانستان را کنار گذاشته و با فرستادن مقام بلند پایه دیپلوما تیک آن کشور در رأس جان گیری وزیر امور خارجه در کابل و مذاکرات مخفیه نه با سران دولت وحدت ملی که به صدور دستور ادامه قدرت حکومت کنونی بدون توجه به نگرانیهای فزاینده مردم افغانستان از عدم انجام تعهدات و وجایب دولت مبنی ایجاد تعدیلات در قانون اساسی و تغییر سیستم سیاسی به پارلمانی انجام مید، نقض مضاعف قانون اساسی کشور در دستور کار قرار گرفته که بدون تردید اقدامات ازینگونه نه تنها مداخله اشکار در امور داخلی یک کشور مستقل تعریف میگردد، بلکه بوضوح بیانگر آنست که سیاستمداران در دولت کنونی فاقد درایت در پایداری

از ارزشهای قانون اساسی و در فقدان صلاحیتهای لازم در اداره ، رهبری و انسجام امور داخلی بسربرده و نقض سیستماتیک قانون اساسی در همه سطوح بیک پدیده معمولی در کشور مبدل گردیده است.